

تاریخ اسلام

به بهانه ۲۷ ذی‌الحجه، سالروز واقعه «حَـزّه»

قتل ۸۰ صحابه پیامبر (ص) به دست یزید



نمایی از صحرای حَـزّه و کربلا

یزیدپسر معاویه،پس از مرگ پدرش از سال ۶۰ تا ۶۴ق، به مدت کمتر از چهار سال، به عنوان خلیفهٔ اُموی، سلطنت کرد. در این چهار سال، سه واقعه جانگذاز رقم خورد؛ نخست شهادت مظلومانه سیدالشهدا(ع) و یارانش در دشت تفتیده کربلا در سال ۶۱ق، دوم هجوم سپاه اُموی با فرماندهی مُسلم بن عقیبه، مشهور به «مُسرف» به مدینه منوره، در سال ۶۲ق و وقوع رویداد «حَـزّه» و سوم، حمله سپاهیان یزید به فرماندهی «حُصَین بن نمیر» در سال ۶۴ق به مکه مکرمه و تخریب و آتش زدن خانه خدا با منجنیق. به واقع دوران کوتاه حکومت یزید، جز به جنایت‌های بزرگ نگذشت. امروز، ۲۷ ذی‌الحجه، سالروز واقعه حَـزّه است؛ روزی که لشکریان یزید به مدینه یورش بردند؛ در این تهاجم ۸۰ نفر از اصحاب رسول خدا(ص) کشته شدند و ۷۰۰ نفر از حافظان و معلمان قرآن به شهادت رسیدند. افزون بر این، یزید برای سه روز، مال و جان و ناموس مسلمانان را بر سپاه خودش مباح کرد و به این ترتیب، جَنایتی هولناک در شهر پیامبر (ص) رقم خورد. واقعه حَـزّه، با قیام مردم مدینه علیه اسلام‌ستیزی یزید آغاز می‌شود. «حَـزّه» به معنای «سنگستان سپاه» است؛ جایی در نزدیکی مدینه که هسته اولیه قیام در آن شکل گرفت؛ مکانی به نام «حَـزّه واقم» یا «حَـزّه زُهره». ماجرا از این قرار بود که والی اُموی جوان و سبکسر مدینه، با هدف برقراری ارتباط دوستانه میان یزید و مردم شهر که عمدتاً متدینان و فرزندان انصار بودند، تنی چند از آن‌ها را به دمشق فرستاد تا در برابر تبلیغات گسترده عبداللّٰه بن زبیر، از پاداش‌های یزید بهره‌مند و به او متمایل شوند. این در حالی بود که کمی بیش از یک‌سال از واقعه جانگذاز عاشورا می‌گذشت و شهادت فرزند پیامبر (ص)، احساسات مردم مدینه را به شدت جریحه‌دار کرده بود. به هر حال والی مدینه، با موافقت یزید، گروهی از معاریف شهر را به زعامت عبداللّٰه بن حنظله به دمشق فرستاد و یزید، به نظر خودش، برای آن‌ها سنگ تمام گذاشت و از هیئت بزرگان مدینه، پذیرایی شایانی کرد و به آن‌ها هدایای گران بها بخشید و بر سر سفره‌ای نشاند که در آن قدح شراب نهاده بودند! هیئت مدینه، در آن لحظه سخنی نگفت، اما پس از بازگشت به شهر پیامبر، ماجرای فسق و فجور یزید را برای اهالی مدینه شرح داد و عبداللّٰه و همراهانش، خلیفه اُموی را از خلافت خلع کردند و به سوی پسر زبیر متمایل شدند. این واقعه، خشم یزید را در پی داشت؛ برای کسی که فرمان شهادت فرزند زهرای اطهر(ع) را صادر کرده بود، کشتار تعدادی از صحابه و فرزندان انصار، کار سختی به نظر نمی‌رسید. لشکریان یزید با سرعت خود را به مدینه رساندند و پس از اشغال آن، دست به کشتار و جنایت زدند. این واقعه، یکی از غم‌انگیزترین وقایع قرن نخست هجری است که تنها، ۵۲ سال پس از رحلت نبی مکرم اسلام (ص) اتفاق افتاد. این واقعه تأثیر بدی در مدینه و اطراف آن بر جا گذاشت. استاد رسول جعفریان در کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه(ع) به وضعیت اجتماعی شهر، پس از این جنایت هولناک اشاره می‌کند؛ مکررات در مدینه رواج یافت و حرمت‌های بسیاری شکسته شد. در شهری که روزگاری، بزرگان اصحاب‌رفت و آمدی می‌کردند و ظواهر اسلامی رعایت می‌شد، پرداختن به امور خلاف‌شرع، دیگر قبیحی نداشت. در چنین شرایطی بود که امام سجاد(ع) با استفاده از دعا و مناجات، به تدریج معنویت را به فضای در هم شکسته مدینه بازگرداند؛ به طوری که بعد از گذشت چند دهه، این شهر دوباره موقعیت پیشین خود را در عرصه دیانت و وقافت باز یافت.

جواد نوانیان رودسری – وقتی سخن از آموزش پرستاری و اشتغال به این شغل شریف به میان می‌آید، فوری حواس خیلی‌هایمی‌رود به سمت پرستاری نوین و شخصیت‌های مشهور اروپایی، مانند فلورانس نایتینگل و مانند او که بنیان‌گذار پرستاری جدید در اروپا بوده‌اند. انگار نه انگار که ما خودمان در ایران، سابقه طولانی آموزش و تربیت پرستار داشته‌ایم و کشورمان، یکی از نخستین مناطق دنیا بوده که در آن، از بانوان یا آقایان به عنوان پرستار بیماران استفاده شده‌است. ماجرای تربیت و آموزش پرستاران در مشهد هم، قدمتی همپای تربیت پرستار در ایران دارد و اسنادی هم در این زمینه موجود است که نشان می‌دهد قدمت تربیت پرستار در مشهد، دست کم به دوره صفویه و چیزی حدود ۴۲۰ سال قبل بازمی‌گردد.

■ پرستار یا بیمار دار؟

در دوره صفویه به پرستار، بیماردار می‌گفتند. اسناد موجود در آستان قدس رضوی نشان می‌دهد که دست کم از سال ۹۱۱ق/ ۹۸۱ش، بیماردارانی در دارالشفای امام رضا(ع) و زیر نظر «شریت‌دار» که مسئولیت تأمین داروی دارالشفّا را داشت، به خدمت مشغول بودند. سند فوق‌الذکر به واریز حقوق و مواجب آقای «قاسم بیماردار» اشاره می‌کند که به شغل پرستاری در دارالشفّا اشتغال داشت و احتمالاً، قدیمی‌ترین پرستار شناخته‌شده مشهدی است. تعداد بیماردارها در دوره صفویه، تا پنج نفر گزارش شده‌است و این رقم در دوره قاجار به حدود ۳۵ نفر رسید و در بخش بانوان نیز، از خانم‌ها برای اشتغال در این شغل شریف استفاده‌شد. بیماردارهای اولیه مشهد که عموماً در دارالشفای حضرتی مشغول به کار بودند، در ابتدای کار زیر نظر پزشک بیمارستان به آموختن برخی از مقدمات علم پزشکی می‌پرداختند. این مقدمات به آن‌ها این امکان را می‌داد که بتوانند شرح مختصر وضعیت بیمار را به پزشک گزارش دهند و در شرایط اضطراری و وخامت حال بیمار، پیش از رسیدن پزشک، اقدامات مؤثر را برای نجات مریض انجام دهند. حضور خانم‌ها در منصب بیماردار، دست کم از سال ۱۱۰۳ق/ ۱۰۷۰ش در دارالشفای حرم، به عنوان اصلی‌ترین مریض‌خانه شهر مشهد متداول بود؛ در اسناد قدیمی مربوط

«قاسم بیمار دار» و «خانۍ بانو» قدیمی‌ترین پرستاران شناخته‌شده تاریخ مشهد هستند که هر دو در عصر صفوی

و در دارالشفای امام رضا (ع) فعالیت می‌کردند



دهه ۱۲۹۰ شمسی؛ خانمی در بخش بانوان مریض‌خانه‌ای در مشهد تحت مراقبت پرستاران زن قرار دارد



بخش آقایان بیمارستانی در مشهد (دهه ۱۳۰۰) و بیمارانی که تحت نظر پرستاران مرد قرار دارند

به دارالشفّا، به تقاضای استخدام «سکینه‌بانو» برمی‌خوریم که در سال ۱۱۰۳ق، طی یادداشتی، با یادآوری خدمت ۳۰ ساله مادرش «خانۍ بانو» در کسوت بیماردار یا همان پرستار در دارالشفای حضرتی، مدعی می‌شود این استحقاق را دارد که در تشکیلات پزشکی آستان قدس استخدام شود. از این منظر، احتمالاً باید قدیمی‌ترین خانم پرستار شناخته‌شده مشهد را «خانۍ بانو» بدانیم. تعداد اندک بانوان و آقایان بیماردار، باعث می‌شد که تشکیلات خاصی برای آموزش آن‌ها وجود نداشته باشد و البته، ایرادی هم به این نقص وارد نبود و آموزش آن‌ها، به صورت انتقال تجربه، انجام می‌گرفت.

■ کمک‌پرستارهای نذری

یکی از نکات جالب در تاریخ پرستاری مشهد

که احتمالاً از دوره صفویه به این سو باب شد، حضور بانوان و آقایانی در کسوت کمک‌پرستار بود که برای این فعالیت، مزدی نمی‌گرفتند و به صورت نذری به کار مشغول می‌شدند. این افراد، معمولاً برای مدتی محدود، کارهایی مانند غذا دادن به بیمار، شستن لباس‌های او و تمیز کردن دارالشفا را برعهده می‌گرفتند و برخی، با توجه به توانایی‌های علمی، آموزش محدودی می‌دیدند و سطح خدمات آن‌ها به بیماران بالاتر می‌فت. معمولاً چنین افرادی، زیر نظر «بیماردارباشی» یا همان سرپرستار امروزی به انجام وظیفه می‌پرداختند و حضورشان به صورت شفیهتی بود.

■ ورود به دوران نوین

به نظر می‌رسد که بعدها و با شکل گرفتن بیمارستان‌های نوین ایرانی در مشهد، مانند بیمارستان منتصریه در کوچه جنت، شغل

۴۲۰ سال سابقه آموزش پرستاری در مشهد

«قاسم بیمار دار» و «خانۍ بانو» قدیمی‌ترین پرستاران شناخته‌شده تاریخ مشهد هستند که هر دو در عصر صفوی

و در دارالشفای امام رضا (ع) فعالیت می‌کردند

پرستاری هم دچار تحولاتی شد. برخی از مورخان معتقدند که فعالیت خارجی‌ها در این زمینه و ورود بعضی پرستارهای اروپایی در قالب هیئت‌های میسیونری به مشهد، باعث شد که تعدادی از معاریف شهر، به فکر تربیت پرستار به شکل نوین بیفتند و سعی کنند که فعالیت خارجی‌ها را که توام با تبلیغات مسیحی بود، در مشهد محدود کنند.

این اقدام مؤثر واقع شد و به تدریج، حتی در بیمارستان‌های وابسته به خارجی‌ها، فعالیت پرستاران ایرانی متداول شد. به این ترتیب، از اوایل دهه ۱۳۰۰ش، فعالیت پرستاران مشهدی در بیمارستان‌ها و مریض‌خانه‌های شهر عمومیت پیدا کرد. طبق گزارش سالم حسین‌زاده در کتاب «تاریخ دارالشفای آستان قدس رضوی»، در همین دوره، بانوان بخش مهمی از قشر پرستاران مشهدی را تشکیل می‌دادند و وظیفه آن‌ها انجام امور مشابه مانند پانسمان، تزریق، شست‌وشوی زخم‌ها، آماده کردن بیمار برای جراحی و کارهایی از این قبیل بود. جالب است که بر اساس یک گزارش، حقوق پایه پرستاری در مشهد دهه ۱۳۱۰ش، حدود ۴۰ ریال در ماه بوده‌است. با تأسیس مدرسه پرستاری مشهد در مهرماه ۱۳۱۵، آموزش پرستاران مشهد به شکل نوین دنبال شد. در این آموزشگاه که اکثر شاگردان آن، پس از فارغ‌التحصیلی، در بیمارستان امام رضا(ع) مشغول به کار می‌شدند و کلاس‌هایش در دبیرستان دخترانه «ایران‌دخت» برگزار می‌شد، درس‌هایی مانند «میکروب‌شناسی، آداب پرستاری، حفظ الصحه شخصی، طرز عمل پرستاری، زبان خارجه، قسمت عملی، تشریح و معرفه الاعضاء، تاریخ پرستاری، ادویه‌شناسی، و هریز و رژیم، امراض جراحی، چشم، گوش، حلق و بینی» در سال اول به شاگردان ارائه می‌شد. در سال دوم، بیشتر آموزش‌های آن‌ها عملی بود و درس‌هایی مانند «امراض مسریه، امراض نسوان، شکسته‌بندی، قابلگی، امراض جدلی، معالجات مخصوص برق و…» را هم در کنار آن فرا می‌گرفتند. بنابراین، دوره آموزش پرستاری، دوره‌ای دوساله بود و نخستین فارغ‌التحصیلان آن که خلیفه‌شود، در سال ۱۳۱۷ش به استخدام بیمارستان امام رضا(ع) درآمدند. خوب است بدانید که مدرسه پرستاری مشهد را مقدمه‌ای برای تأسیس دانشکده علوم پزشکی این شهر در سال ۱۳۲۸ش می‌دانند.

تاریخ جهان

رسوایی «واترگیت» سقوط یک رئیس‌جمهور



دورنمایی از هتل واترگیت

در تاریخ معاصر ایران، عموماً نام ریچارد نیکسون، با نقش غیرمستقیم او در واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و شهادت سه دانشجو در دانشگاه تهران پیوند خورده‌است. در آن زمان، نیکسون معاون آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا بود. با این حال، آن‌چه باعث ماندگاری نام نیکسون در تاریخ آمریکا شد، رسوایی بزرگ امنیتی در دوران ریاست‌جمهوری وی، موسوم به «ر سوایی واترگیت» است. «رسوایی واترگیت» به مجموعه اتفاقاتی گفته می‌شود که بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۴م در هتلی به همین نام در واشنگتن رقم خورد و در نهایت به کناره‌گیری نیکسون در دومین دور ریاست‌جمهوری‌اش انجامید. او نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که استعفا کرد. ماجرا از این قرار بود که جریان انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، چند مأمور سابق اف.بی.آی وارد ساختمان هتل واترگیت شده و به‌محل استقرار ستاد انتخاباتی دموکرات‌ها فته و دستگاه‌های‌ش‌نود کار گذاشته بودند. این اقدام با پیداشدن اتفاقی یک نوار و انتشار محتوای آن توسط واشگگتن پست لورفت و جنجالی بزرگ آفرید. ابتدا خیلی‌ها فکر می‌کردند ماجرا یک جاسوسی ساده حزبی است؛ اما بعد معلوم شد که قضیه گسترده‌تر از این حرف‌هاست و پای شخص رئیس‌جمهور در کار است. کنگره قانونی تصویب کرد که به موجب آن، نیکسون موظف شد نوارها را به کمیته قضایی تحویل دهد، اما او از این کار خودداری کرد. در ژوئیه ۱۹۷۴، ریچارد نیکسون به‌سوءاستفاده از قدرت، کارشکنی در امور قضایی و اهانت به کنگره متهم و موضوع استیضاح وی جدی شد. او برای این که تن به استیضاح و رسوایی بیشتر ندهد، روز هشتم اوت ۱۹۷۴ از سمت خود استعفا کرد و معاونش، جerald فورد، جای او را گرفت. رسوایی واترگیت، یکی از مشهورترین حوادث قرن بیستم در تاریخ آمریکاست و به‌نماد فساد سیاسی در این کشور تبدیل شده‌است. بعدها، اسنادی منتشر شد که نشان می‌داد، در بیشتر ادوار ریاست‌جمهوری آمریکا، چنین اقداماتی باب بوده‌است؛ در واقع نیکسون نفراول نبود و نفر آخر هم محسوب نمی‌شد!

چرا به آخرین خلیفه اُموی، «حمار» می‌گفتند؟!



سکه نقره مروان حمار

داده بودند. عده دیگر، خوی جنگ‌آوری و سازش‌ناپذیری او را دلیل انتساب این لقب پنداشته‌اند که البته کمی دور از انتظار به نظر می‌رسد. اما دلیل دیگری هم برای وجه‌تسمیه لقب آخرین خلیفه اُموی ذکر شده‌است که خواندنش خالی از لطف نیست؛ اگر چه که‌هایی از طنزای تاریخ‌های هم در آن دیده می‌شود. می‌گویند مروان هنگام فرار از مقابل سپاهیان عباسی، سوار بر درازگوشی بوده‌است و از این رو، به او حماری می‌گویند. عده‌ای دیگر، در همین زمینه، پا را فراتر گذاشته‌اند و این داستان را این گونه نقل می‌کنند که مروان، برای قضای حاجت در درازگوش خودش پیاده شد و سپاه دشمن به او رسید و دستگیرش کردند. البته این روایت‌ها می‌تواند ساخته بنی‌عباس برای تحقیر خلیفه اُموی هم باشد. روایت دیگری که بیشتر به فکا‌هی می‌ماند، به این ترتیب است که مروان دوم، هنگام کودکی انگشت دست را در حلقه در خانه‌می‌گذاشت و به دلیل گیر

آخرین خلیفه دودمان اُموی، شخصی بود به نام مروان بن محمد و البته معروف به «مروان حمار»! خلیفه‌ای که لقبش مضحک و عجیب بود. او در سال ۷۲ق در الجیره که پدرش والی آن جا محسوب می‌شد، به دنیا آمد و قبل از این که خلیفه شود، مدتی فرماندار ارمنستان بود. مروان حمار، در مجموع پنج‌سال و دو ماه حکومت کرد و در نهایت در جنگ با عبداللّٰه بن عباس، عموی سفا‌ح‌اولین خلیفه عباسی، پس از ۱۱ روز مقاومت شکست خورد و سرش را برای سفا‌ح فرستادند. نکته جالب، ماجرای اسپانیا برگزیدن لقب حمار (به معنای آلاغ) برای خلیفه آخر اُموی است. برای دلیل این انتخاب، روایت‌های مختلف و گاهی متناقض ذکر شده‌است. عده‌ای معتقدند به مناسبت این که عُمر سلسله امویان به ۱۰۰ سال نزدیک شده بود و عرب‌های دوران جاهلیت، به‌صدا، «حمار» می‌گفتند، به مروان لقب حمار

نکته تاریخی



می‌دهد، بپردازد. اگر چه چندبار سعی کرد شورش‌ها را در آمریکای جنوبی و مرکزی سرکوب کند، اما در نهایت موفق نشد از استقلال آن‌ها جلوگیری کند. آرژانتین، ونزوئلا و پرو، از اسپانیا جدا شدند و اعلام استقلال کردند. فعالیت‌های سیمون بولیوار، نقش مهمی در استقلال این کشورها داشت. همچنین اسپانیا برای تأمین هزینه جنگ، مجبور به فروش قسمت‌هایی از فلوریدا به آمریکا‌شد. بعد از این دوران، کوبا و پورتوریکو تنها مستعمرات اسپانیا بودند. اسپانیا تمام تسلطش به اقتصاد بین‌المللی را از دست داد و آن راتماماً به بریتانیا واگذار کرد.

آغاز قرن ۱۹ میلادی تاریخ استعمار حلاچیان جنگ شبه جزیره ایبری که طی آن، اسپانیا و فرانسه با یکدیگر متحد شدند و پرتغال را تصرف کردند. اسپانیا در این دوران، تحت سلطنت کارلوس چهارم بود که از نظر روانی شخصیت متزلزلی داشت و به این سبب، همسر او در امور کشورداری به شدت مداخله می‌کرد. این زوج، به سرکوب همه جانبه جنبش‌های داخل کشور پرداختند و شرایط را بسیار در هم ریخته و مشوش کردند. آن‌ها با اشتباهاتی که در روابط خود با فرانسه مرتکب شدند، ناپلئون بناپارت را به اسپانیا بدگمان کردند و همین بهانه‌ای شد که امپراتور فرانسه به متحد دیرین خود یعنی اسپانیا، در سال ۱۸۰۷ میلادی حمله کند. مردم اسپانیا به آغاز، نیروهای فرانسوی را به مثابه منجی برای خودشان تصور

می‌کردند، اما دیری نگذشت که دریافتند فرانسوی‌ها به دنبال استعمار و حاکمیت دائمی بر اسپانیا هستند. فرانسوی‌ها با فرماندهی بناپارت، یکی از خونین‌ترین نبردهایشان را در اسپانیا انجام دادند، به طوری که «فرانسیسکو» یکی از نقاشان بزرگ اسپانیایی آن زمان که از این کشتارها تابلوهایی را تهیه می‌کرد، در اواخر عمر از شدت آسیب‌های روانی ناشی از جنگ، دیوانه‌شد! اما تأثیر این درهم ریختگی داخلی در اسپانیا، برای مستعمراتش در آن سوی اقیانوس اطلس، چندان پد نبود. در کشورهای اسپانیایی‌زبان آمریکا، این جنگ به نام جنگ استقلال اسپانیا مشهور شد. اسپانیا که سخت مشغول جنگ بافرانسیونیان بود، از رسیدگی به امور مستعمرات خود عاجز ماند و دیگر نتوانست به سرکوب شورش‌ها و انقلاب‌هایی که در مستعمراتش رخ

یک روز نحس برای قبله‌عالم!

چشمان افتاد به حاجب‌الدوله و عوض کار صبحش، تویبخش کردیم. کلا روز خوبی نبود. رفتیم برای ناهار که دنداندان در گرفت. روز نحسی است.



✱ ۲۰ اسفند ۱۲۶۷

تقی‌خان پیشخدمت آمد و گفت یک دسته شکار آن بالاست. به حاجب‌الدوله حرفی نزدیم. راه افتادیم برای شکار. رسیدیم بالای تپه، دیدیم چند شکارپروزر دارند فرار می‌کنند. گفتیم چرا این‌ها هم کمر درده‌اند؟ کسی جواب نداد. معلوم شد تقی‌خان پدر سوخته آمده شکارها را بفرستد این طرف، آن‌ها هم فرار کرده‌اند به سوی دیگر. اوقاتمان خیلی خیلی تلخ شد. گفتیم مردک قاطرچی را تنبیه‌کنند که دیگر هوس این کارها به سرش نزند. آمدیم برگردیم،

دوشنبه، ۸ رجب ۱۳۰۶ ✱- صبح زود از خواب برخاستیم. هوا هم ابری بود. گاهی آفتاب می‌شد. تصمیم گرفتیم برویم بیرون. رخت پوشیده، سوار شدیم. رسیدیم تا نزدیک رودخانه. خیلی آب‌داشت. رسیدیم با کالسکه در شویم، گیر بیفتیم. گفتیم اسب آورد تا با اسب رد بشویم. حاجب‌الدوله اسب را آورد. دیدیم اسب خودمان نیست. اوقاتمان تلخ شد. معلوم نیست پدر سوخته چرا اسب را با خودش نیاورده‌است. آمدیم چندان تافحش نثارش کردیم که نجف‌قلی آدم